

## مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام

محمد رحیم عبوضی\*

### چکیده

هر گونه تعامل فرهنگی مستلزم ارائه تعریفی صریح، جامع و کامل از مقوله فرهنگ است. تعریف فرهنگ به عنوان مفهومی عام که همچون چتری بر کلیه روابط انسانی سایه افکنده است، زمینه ساز درک عمیق از فرهنگ و تحولات منتج از آن می گردد. پیرامون چستی و مفهوم فرهنگ، تعاریف و برداشتهای گسترده ای به عمل آمده است که در اغلب آنها فرهنگ در برگیرنده مجموعه عناصری است که بیشتر در قالب حفظ وضع موجود و به تعبیر بهتر؛ در راستای حفظ تعادل نظام عمل می کند. به نظر می رسد در این تعاریف دو موضوع مورد غفلت واقع شده است؛ نخست: تمرکز بر رابطه و پیوند عناصر سازنده فرهنگ و دوم: تمرکز بر هدف تعالی سازی جامعه به وسیله فرهنگ. بنابراین، رسالت امر ایجاب می کند مهندسی فرهنگی با در نظر گرفتن این الزامات و عدم چشم پوشی از این تغافلات، ضمن ارائه تعریفی با صلابت و در عین حال منعطف، شفاف و سیال از مقدمه فرهنگ، تعالی دنیوی و اخروی جامعه را در برنامه ریزی های راهبردی فرهنگی مد نظر قرار دهد.

واژگان کلیدی: مفهوم شناسی، فرهنگ، مهندسی فرهنگی.

\* تاریخ دریافت: ۸۷/۰۳/۲۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۰۶/۱۷

\*. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره). Email: eivazi50670@yahoo.com.HK  
آدرس: قزوین - انتهای خیابان نوروزیان - روبروی صدا و سیما - دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) - دانشکده علوم انسانی - گروه علوم سیاسی / نمابر: ۰۲۱۸۸۷۶۴۷۹۲

## مقدمه

فرهنگ از مهم‌ترین و پرکاربردترین مفاهیم در علوم اجتماعی است. کسب چنین رتبه و جایگاهی در نظر و عمل، مرهون تجارب متعدد در دوره جدید جهت شناسایی متغیرهای کلیدی در تحولات جوامع انسانی می‌باشد. از آنجا که «فرهنگ» دارای جلوه‌های ملموس و غیرملموس بوده و از قدمتی بسیار طولانی در حیات بشر برخوردار است، توجه محوری به آن با تأخیر فراوان صورت گرفته و همین واقعیت، پیامدهای منفی در هدایت و کنترل جوامع مختلف داشته است. امروزه «فرهنگ» به مثابه یکی از ارکان حیات اجتماعات انسانی تلقی می‌شود که در کنار سایر حوزه‌های سیاسی - اقتصادی، دارای کارکرد و اهمیت خاص خود می‌باشد. رشد فزاینده رشته‌های علمی و تجربه تفکیک تخصصها در سطحی وسیع، معایب رویکردهای تجزیه‌محور را در فهم و تبیین تحولات جوامع انسانی آشکار ساخته و نگرشهای ترکیبی و تلفیقی در نظریه‌های علوم اجتماعی مورد اقبال تدریجی قرار گرفته‌اند.

به این ترتیب، ضمن اذعان به پیچیدگی پدیده‌های انسانی و لزوم شناخت از نزدیک و دقیق آنها، این واقعیت مغفول، برجسته و تأکید شد که همواره بایستی به نقش آفرینی و کارکرد پدیده‌ها، در مجموعه‌ای از روابط که تشکیل دهنده یک «نظام» می‌باشند، توجه داشته باشیم. بر اساس همین تغییرات نگرشی و روشی بود که «فرهنگ»، نه به عنوان مفهومی خاص و جزیره‌ای جدا افتاده از سایر قلمروهای روابط انسانی، بلکه به عنوان مفهومی عام که همچون چتری بر کلیه روابط انسانی سایه افکنده است، فهمیده و پذیرفته شد. چنین موفقیتی در درک و شناخت فرهنگ، زمینه‌ساز فهمی ژرف از «فرهنگ» و تحولات آن گردید، به گونه‌ای که صاحب‌نظران علوم اجتماعی کوشش کردند هر تغییری را از منظری فرهنگی نیز تجزیه و ترکیب کنند تا تصویری روشن‌تر و قابل اطمینان‌تر از آن به دست آورند. لذا به کارگیری «فرهنگ» به عنوان عنصری تحلیل‌گر، موجب شد فهم چستی «فرهنگ» از یک سو و درک تحولات «فرهنگ» از سوی دیگر، تعمیق گردد. در این فرایند دو سویه میان «شناخت» و «به کارگیری» فرهنگ، پرسشی مطرح می‌شود که

## مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام ۷

پاسخگویی به آن در بحث مهندسی فرهنگی، حائز اهمیت فراوان جهت مفهوم‌شناسی آن می‌باشد. سؤال اصلی مذکور عبارت است از اینکه کدام معنا از فرهنگ می‌تواند در مهندسی فرهنگی موضوعیت داشته و تسهیل‌کننده فرایند مهندسی آن باشد؟ به عبارت دیگر؛ با تأمل در تعاریف متنوع و متفاوتی که از «فرهنگ» صورت گرفته، چگونه می‌توان در مهندسی فرهنگی به اجماعی مفهومی جهت هدایت نیروها و ارزیابی و سنجش تلاشها و برنامه‌ها دست یافت؟

به نظر می‌رسد جهت‌گیری فرهنگ انقلاب اسلامی که مبتنی بر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خاصی که ملهم از دین مبین اسلام می‌باشد، از یک سو و ریشه‌داری فرهنگ دینی (اسلامی) در تار و پود رفتارهای فرهنگی ایرانیان از سوی دیگر، موجب می‌شود مهندسی فرهنگی در قلمرویی از معنای فرهنگ تصور و تحقق یابد که بتواند از یک طرف وجوه معنوی مورد تأکید در فرهنگ اسلامی را و از طرف دیگر عزت‌طلبی و آرمان‌گرایی پیدا و پنهان در اندیشه و رفتار ایرانیان را پوشش داده و متبلور سازد. از این رو، در مفهوم‌شناسی این بحث ابتدا به مرور تعاریفی که از «فرهنگ» ارائه شده، می‌پردازیم و پس از آن به نقد آنها پرداخته و سپس به محدودیت فرهنگ در انقلاب اسلامی در فرصت محدود یک مقاله اشاره خواهیم کرد. بدین ترتیب روشن می‌شود که عینیت یافتن مهندسی فرهنگی، وامدار فرهنگ بومی است و خارج از این دایره، فاقد موضوعیت و معنا می‌گردد.

### فرهنگ در آیینه افکار

طرح مفهوم‌شناسی به مثابه یک روش هدایت مباحث، ممکن است در ابتدای این مقاله امری اجباری و تکراری به نظر آید که در نهایت، چندان هم مفید نخواهد بود، اما این چنین نیست؛ زیرا امروزه ادراکات نظری از فرهنگ، ادبیات انبوهی پدید آورده که مرور گزینشی و منتقدانه آنها، ضمن جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته، دستاوردهای حاصل آمده را مورد توجه و استفاده قرار می‌دهد.

«ساموئل بارنز» فرهنگ را مجموعه‌ای از اعتقادات و باورها دانسته است که در اثر کوششهای یک گروه معین در فائق آمدن بر مسائل انطباق بیرونی و وحدت درونی گسترش می‌یابد. (See: Barnez, 1986, p 17)

«ژان فرانسوا لیوتار» فرهنگ را به مثابه عرصه تحول، تبدیل و مناقشه در نظر گرفته است. (نقل از: نوذری، ۱۳۷۹، ص ۲۰۸)

«کالوین شراگ» فیلسوف معاصر آمریکایی عرصه‌های مهم فرهنگ را علم، اخلاق، هنر و دین معرفی کرده است. (See: Schrag, 1997, p 75)

«رونالد اینگلهارت» با بهره‌گیری و الهام از نتایج تحقیقات میدانی متعدد، ضمن تصوّر فرهنگ به عنوان نظامی از نگرشها، ارزشها و دانشی که به طرزی گسترده در میان مردم مشترک است و از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود و بر خلاف طبیعت انسانی که از لحاظ زیست‌شناختی فطری و عمومی است، فرا گرفته می‌شود و ممکن است از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر تغییر کند، آن را در کلیت جامعه مورد اشاره و تأمل قرار داده و بر این نظر است که فرهنگ یک عنصر علی ضروری است که به شکل‌گیری جامعه کمک می‌کند؛ عنصری که امروز ناچیز انگاشته می‌شود. اهمیت این عنصر تا اندازه‌ای بدین دلیل که بر آورد آن مشکل است، ناچیز شمرده می‌شود. ما داده‌های نسبتاً فراوانی درباره عوامل اقتصادی داریم و جامعه‌شناسی معاصر نیز به طور عمده مبتنی بر این داده‌های استخراج شده است. در واقع؛ به توضیح آن عواملی تمایل داریم که بتوانیم به سادگی آنها را اندازه‌گیری کنیم. عوامل فرهنگی به ندرت از لحاظ کمی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند و در نتیجه ناشناخته باقی مانده‌اند. با وجود این، آنها مؤلفه ضروری هر نظام اجتماعی هستند. (ر.ک. به: اینگلهارت، ۱۳۷۳، صص ۱۴-۱۳)

«جانث ولف» در بیانی مشابه آورده است که فرهنگ فقط بازتاب ساختارهای اقتصادی و اجتماعی نیست. فرهنگ از لایه‌ها چندی می‌گذرد. لایه‌هایی مانند سرشت پیچیده و متناقض گروههای اجتماعی‌ای که ریشه در آنها دارد، شرایط خاص تولیدکنندگان واقعی خود فرهنگ و سرشت رمزها و قراردادهای زیباشناختی که ایدئولوژی از طریق آنها تغییر شکل می‌دهد و در قالب آنها بیان می‌شود. (ولف، ۱۳۶۷، ص ۹۱)

به بیان دیگر؛ فرهنگ عبارت است از استفاده‌ای که بشر به منظور زندگی در جمع، از نمادها، اشیای دست‌ساز و ارتباطات می‌کند. (آزبورن، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳)

در رویکردی مردم‌شناختی، فرهنگ عبارت است از معرفت و شناختی که مردم، جهت تعبیر و تفسیر رفتار اجتماعی به کار می‌گیرند. این معرفت اکتسابی است و تا حدی در میان افراد مشترک است. ما قواعدی را جهت استفاده از حروف و قرار دادن آنها در کنار همدیگر برای ساختن کلمات و تشخیص سلسله کلماتی که با همدیگر جمله‌ای را می‌سازند، آموخته‌ایم. این معرفت جهت ایجاد اعمال بسیار متفاوتی به کار گرفته می‌شود. گفتن اینکه فرهنگ جهت تعبیر و تفسیر رفتار اجتماعی به کار گرفته می‌شود، معنی فرهنگ را به رفتارهایی که فرد در میان گروه از خود بروز می‌دهد، محدود نمی‌کند. رفتار اجتماعی، شامل تمام اعمال فرد است که دیگران نیز آنها را آموخته‌اند و درک می‌کنند. وقتی شما به طور خصوصی دندانهایتان را مسواک می‌زنید، از معرفت فرهنگی درباره دندان، مسواک، خمیردندان و بسیاری از چیزهای دیگر استفاده می‌کنید. مسواک زدن شما یک رفتار اجتماعی است؛ زیرا معرفتی که شما در آن به کار می‌گیرید، افراد بسیاری نیز در جامعه در آن معرفت مشترکند. تعداد افرادی که ممکن است از دیدن مسواک زدن شما تعجب کنند بسیار محدودند، اما اگر شما موهایتان را مسواک می‌زدید، به نظر آنان بسیار عجیب می‌آمد. فرهنگ همچنین شامل تعریف شما از روابط اجتماعی، حیوانات، گیاهان و دیگر مفاهیم مربوط به پدیده‌های طبیعی است که اعضای گروهی، آنها را به طور مشترک دارا هستند. تشخیص اینها و در نظر گرفتن اهمیتشان خود نوعی رفتار اجتماعی است. در هر جامعه‌ای معانی اینها به شکل سنن فرهنگی به نسل جدید آموخته می‌شود. معرفت فرهنگی به صورت نظام پیچیده‌ای از نمادها (سمبلها) ظاهر می‌شود و آن مستلزم تعریف از شرایط است که هر نسلی باید آن را کسب کند. در هر جامعه‌ای به خردسالان می‌آموزند که دنیا را به گونه‌ای خاص «بینند». آنها می‌آموزند که بعضی اشیا را تشخیص دهند و بعضی دیگر را نادیده بگیرند. برای مثال، اگر چه هر فردی قادر است تعداد بی‌شماری از

صداها را تشخیص دهد، اما در جوامعی که تاکنون مطالعه شده‌اند، کمتر از شصت صدا برای ایجاد ارتباطات زبانی به کار گرفته شده‌اند. اگر چه افراد می‌توانند هزاران رنگ مختلف را تشخیص دهند، اما اغلب جوامع فقط از تعداد محدودی از مقولات رنگ استمداد می‌جویند. در نهایت اینکه همان‌طور که «ادوارد برنت تیلور» خاطرنشان کرده است: مشکل یک انسان‌شناس، به معنی واقعی کلمه، کشف این نکته است که چگونه چیزی را که به نظر او کاملاً در هم و بر هم می‌رسد، دیگر مردمان در نظمی قرار می‌دهند. (ر.ک. به: اسپردلی و مک کوردی، ۱۳۷۲، صص ۲۸-۲۶)

از منظر انسان‌شناختی، فرهنگ به معنای وسیع آن عبارت از دانشها و ارزشهایی است که در میان گروه اجتماعی از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شوند. برخی از دانشهای فرهنگی همچون شیوه‌های اندازه‌گیری زمان احتمالاً در میان بیشتر اعضای یک گروه اجتماعی معین به خوبی شناخته شده‌اند، ولی صورتهای دیگری از دانش مانند اسطوره‌ها یا افسانه‌های خاص هستند که ممکن است همگان شناسایی کمتری از آنها داشته باشند. از آنجا که فرهنگ بر شیوه اندیشیدن انسانها تأثیر می‌گذارد، ناگزیر بر رفتار آنها نیز بی‌تأثیر نیست. به هر روی، فرهنگ بر خلاف ویژگی‌های ژنتیکی انسان، به جای آنکه از راههای ژنتیک انتقال یابد، از طرق اجتماعی از نسلی به نسلی دیگر می‌رسد. انسان‌شناسان برای آنکه از یک فرهنگ معین، توصیفهای مشخص را به دست دهند، گرایش به این دارند که از آن به گونه‌ای سخن گویند که گویی یک پدیده ایستا، تغییر ناپذیر و به روشنی مشخص است. ولی به هر حال باید دانست که دانش فرهنگی در واقع بسیار سیال و تحت تأثیر نفوذهای خارجی است و آنهایی که یک فرهنگ را به ارث می‌برند، تفسیرهای گوناگونی از آن می‌کنند. حتی یک فرد ممکن است تحت تأثیر و نفوذ دو فرهنگ متفاوت باشد. (ر.ک. به: کولمن و واتسون، ۱۳۷۲، صص ۶-۵)

«تیموتی ویکام» و «کراولی» در یک جمع‌بندی از دیدگاههای کلاسیک علمی - اجتماعی در مورد فرهنگ آورده‌اند که این دیدگاهها فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای از باورهای مشترکی می‌دانند که رفتار بشر را نظم می‌دهند. در این عبارت تعریفی، کلمه

## مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام ۱۱

«باورها» معنای گسترده‌ای دارد که هم شامل معرفت‌شناختی و هم رهنمودهای اخلاقی و زیباشناختی می‌شود. بدیهی است مرجع‌های نهادی مانند ایدئولوژی‌های سیاسی، قواعد هنجاری - خویشاوندی و باورهای مذهبی دربارهٔ امور مقدس و فوق‌طبیعی از زیر مجموعه‌های مسلم آن هستند. (کراولی، ۱۳۸۲، ص ۶۴)

«پتیریم الکساندروویچ سوروکین» در تحلیلی نظری با تفکیک پدیده‌ها به غیر ارگانیک، ارگانیک و سوپرارگانیک، بر این نظر است که در برابر پدیده‌های غیر ارگانیک که تنها از یک عامل فیزیکی - شیمیایی تشکیل شده‌اند، پدیده‌های ارگانیک وجود دارند که دارای دو عامل فیزیکی و حیاتی هستند. سرانجام پدیده‌های سوپرارگانیک هستند که علاوه بر دو عامل فیزیکی - حیاتی، عامل مجرد معنا (یا ارزشها یا هنجار با معنا) نیز بدان اضافه می‌شود. این عامل معنا که در سرنوشت پدیده‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، همانا عامل فرهنگی است. هیچ پدیده فرهنگی نیست که فاقد معنا باشد. حضور معنا، ماهیت پدیده‌های ارگانیک و غیرارگانیک را به کلی دگرگون می‌کند. هر پدیده‌ای که بتواند اندیشه و معنایی را «تجسم» و «عینیت» بخشد و بر پدیده‌ای جسمانی یا زیست‌شناختی افزوده شود، پدیده‌ای اجتماعی - فرهنگی نامیده می‌شود (الکساندروویچ سوروکین، ۱۳۷۷، صص ۲۲۵-۲۲۳). جالب آنکه سوروکین با گسترانیدن دایرهٔ فرهنگ در قالب نظام‌های فرهنگی آورده است که تمام نظام‌های مهم فرهنگی از ریاضیات یا به طور کلی علم گرفته تا فلسفه، مذهب، حقوق، اخلاق، موسیقی یا در کل هنرهای زیبا به محض اینکه رفتاری و مادی می‌شوند، به صورت نظام‌های فرهنگی معنایی - علی در می‌آیند. (همان، ص ۲۳۳)

در مقابل، «هورکهایمر» و «آدورنو» در تحلیلی عملی، فرهنگ موجود - مسلط غربی - را در قالب صنعت فرهنگ مورد بررسی و توجه قرار داده‌اند. به نظر آنان طرفهایی که نفعی در این قضیه دارند، صنعت فرهنگ‌سازی را به صورتی تکنولوژیک توضیح می‌دهند. در صنعت فرهنگ‌سازی مقولهٔ سبک راستین معادل زیباشناختی [اصل] سلطه محسوب می‌شود. تقلید در صنعت فرهنگ‌سازی امری مطلق محسوب می‌شود. حال که همه چیز آن

در سبک خلاصه می‌شود، راز پنهان سبک را برملا می‌کند: اطاعت از سلسله مراتب اجتماعی، فرهنگ به مثابه مخرج مشترک از قبل حاوی جنین همان فرایند شاکله‌سازی، دسته‌بندی و برچسب‌زنی است که فرهنگ را در حوزه اداره و مدیریت ادغام می‌کند و شکل صنعتی‌شده فرایند تحت شمول در آوردن که متعاقباً رخ می‌دهد، دقیقاً همانی است که با این برداشت از فرهنگ کاملاً تطبیق می‌کند؛ با مطیع و منقاد ساختن همه حوزه‌های خلاقیت فکری به شیوه‌ای واحد و به منظوری واحد و با مشغول کردن حواس آدمیان از زمان ترک کارخانه به هنگام عصر تا زمان کارت زدن مجدد در صبح روز بعد، با مواد و مسائلی که مهر و نشان همان فرایند کاری را بر چهره دارند که آدمیان در طی روز به اجبار تحملش می‌کنند. این تحت شمول در آوردن، مفهوم فرهنگ وحدت یافته را به صورتی هجوآمیز تحقق می‌بخشد؛ همان مفهومی که از دید فیلسوفان هوادار شخصیت انسانی نقطه فرهنگ توده‌ای بود. بدین سان سرانجام معلوم شد که صنعت فرهنگ‌سازی، این سخت‌ترین و خشک‌ترین همه سبکها، هدف و غایت لیبرالیسم است. نکته جالب توجه آن است که نظام صنعت فرهنگ‌سازی، محصول ملل صنعتی لیبرال‌تر است و همه رسانه‌های شاخص این نظام، نظیر سینما، رادیو و مجلات در آن کشورها شکوفا می‌شوند. البته تردیدی نیست که منشأ پیشرفت آن، در قوانین عالم سرمایه نهفته است. پس صنعت فرهنگ‌سازی در نهایت معادل تبلیغات عمومی می‌شود، تبلیغاتی که بدان نیاز دارد؛ زیرا بدون آن فاقد مشتری است. امروزه؛ یعنی زمانی که بازار آزاد در حال نابودی است، آن کسانی که کنترل نظام را در دست دارند، در سنگر تبلیغات موضع گرفته‌اند. (ر.ک. به: هورکهایمر و آدورنو، ۱۳۸۲، صص ۹۰-۴۶)

«تری ایگلتن» با چارچوب سازی جهت تحلیل و تبیین این وقایع، به طرح حداقل سه جنبه برای منازعات فرهنگی؛ یعنی فرهنگ به منزله مدنیت، فرهنگ به مثابه هویت و فرهنگ به عنوان امر تجارتي یا پست مدرن سخن به میان آورده است. (ایگلتن، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸)

شناسایی فرهنگ به صورتهای نظری و عملی در مطالعات جامعه‌شناختی صورت دیگری یافته است. به عنوان نمونه، گرهارد لنسکی و جین لنسکی با بهره‌گیری از



### مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام ۱۳

جامعه‌شناسی کلان، بر نظامهای نمادین تأکید کرده و این چنین آورده‌اند که فرهنگ عبارت است از مجموع نظامهای نمادین جامعه و اطلاعات و پیامهای مستقر در آنها. آنها یادآور شده‌اند که پاره‌ای از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان، رفتارها و مصنوعات افراد جامعه را نیز در تعریف فرهنگ گنجانیده‌اند، ولی مناسب‌تر به نظر می‌رسد که این گونه عوامل را جزء فراورده‌های فرهنگی منظور کنیم. «میلتون سینگر» نیز در مقاله‌اش در دایره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی خاطر نشان می‌سازد که در مباحث و مقولات مربوط به تعریف و تحلیل فرهنگ، رفتارها و روابط اجتماعی مشهود؛ یعنی ساختار اجتماعی و مصنوعات فراورده‌های هنری... دیگر خود به خود جزء عناصر تشکیل دهنده فرهنگ به شمار نمی‌روند. (ر.ک. به: لسنکی، ۱۳۶۹، صص ۲۴-۲۵)

جوئل شارون نیز در پاسخ به این پرسش که چگونه جامعه به وجود می‌آید، به طرح مقوله «فرهنگ» پرداخته است. از نظر وی، فرهنگ یکی از الگوهای اجتماعی در جامعه است. در واقع؛ فرهنگ از مجموعه‌ای از الگوهای کوچک‌تر تشکیل شده است که می‌توانیم آنها را قواعد، باورها و ارزشها بنامیم. (شارون، ۱۳۷۹، ص ۸۲)

### نیاز و دستاوردی به نام «فرهنگ»

از آنچه به صورت بسیار فشرده و گزیده در خصوص فرهنگ در آیینة افکار ذکر شد، نتایج ذیل به دست می‌آید:

- فرهنگ، یک مجموعه و یک نظام است. بنابراین، تحلیل نظام‌مند از پدیده‌های اجتماعی، لاجرم تحلیلی فرهنگی خواهد بود.
- فرهنگ، ترکیبی از اعتقادات و رفتارهاست.
- فرهنگ، مقوم حیات جمعی است.
- فرهنگ، پوسته رشد فرد در جمع و هسته هویت‌سازی است.
- فرهنگ، مشتمل بر عرصه‌های مادی و غیر مادی حیات انسانی است.
- فرهنگ، امری عام و فراگیر است.

- فرهنگ، بیانگر وجوه اشتراک درونی و لذا عامل (عوامل) متمایز و منفصل کننده از بیرون است.
- فرهنگ نیازمند انتقال و بنابراین غیر دائمی است.
- فرهنگ گرایش به اشاعه و گسترش دارد.
- فرهنگ، غیر طبیعی و لذا اکتسابی است.
- فرهنگ هر جامعه بیانگر قواعد و نظم مسلط بر رفتارهای موجود در آن جامعه است.
- فرهنگ، واسطه درک رابطه رفتارها و سیاستهای خرد و کلان است.
- فرهنگ، معیار تشخیص، رفتار و قضاوت است.
- فرهنگ، پدیده‌ای سیال و تفسیربردار، هم برای حاملان و منادیان و هم برای دیگران و در برابر آن است.
- فرهنگ در رویه و روال زندگی غربی به صورت ابزار و صنعت درآمده است.
- فرهنگ در رویه و روال زندگی غربی نمایانگر سلسله مراتب اجتماعی خاص است که در آن، «مصرف» جلوه و اولویت ویژه‌ای دارد.
- فرهنگ، ساختار ساز الگوهای تفکر و ارتباطات فردی و جمعی در جامعه است.
- فرهنگ به انواع مختلفی چون سنتی، مدرن، ذهنی، عینی، مادی، غیرمادی و... تقسیم پذیر است که البته عناصر مشترکی در این تقسیمات قابل مشاهده و تعقیب است.
- فرهنگ مقوله‌ای انسانی و فراژنتیکی و فرازیست‌شناختی است. افراد و جوامع تحت نفوذ دانشهای فرهنگی متنوعی قرار می‌گیرند.
- اصولاً تعاریف فوق در قالب مکاتب یا دیدگاههای خاص قابل شمول است. عمده‌ترین این دیدگاهها از حیث جامعه‌شناختی، روانشناختی، مردم‌شناختی و انسان‌شناختی است که بسته به نوع رویکردهای فوق، این تعاریف از هم قابل تفکیک خواهند بود. نقادی حاصل از تعاریف فوق از منظر رویکردی خاص قابل ارائه می‌باشد. امروز معنای فرهنگ مثل گذشته نیست که یک موجود ثابتی باشد؛ یک موجودیت کاملاً راکد و ساکن باشد که هر

#### مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام ۱۵

وقت خواستیم امکان ارزیابی آن مقدور باشد. امروز مفهوم فرهنگ عوض و تلقی و تفسیر از آن دچار تحوّل شده است. ما در بحث مفهوم فرهنگ یک مشکل مفهومی داریم و یک مشکل مصداقی که باید نسبت به آن وحدت نظر نسبی حاصل شود؛ چراکه فرهنگ به عنوان تنظیم‌کننده روابط بین افراد و جامعه و پیوند دهنده تعلقات خاطر بین مردم و مسئولیت‌پذیرتر کردن افراد جامعه است. در پایان باید اذعان داشت تعریف مشترک از فرهنگ که در چارچوب دیدگاه‌های خاصی قابل تأکید است، عبارت است از اینکه فرهنگ نظامی است متشکل از اجزای مادی و غیرمادی، شامل باورها، ارزشها، هنجارها، نمادها، آداب و رسوم، هنر و میراث‌های فرهنگی و نگرش‌های یک گروه، جامعه یا ملت که از طریق یادگیری از نسلی به نسل دیگر منتقل و سبب رشد و تعالی انسانها می‌شود.

#### نظری انتقادی به فرهنگ‌شناسی موجود

اکنون با فراهم آوردن پیشینه بحث، پاسخگویی به سؤال اصلی مقاله آسان‌تر شده است. تعاریف یاد شده به طور عمده در قالب تعاریف رایج می‌گنجند و در اغلب آنها فرهنگ، در برگیرنده مجموعه‌ای از عناصر است که بیشتر در قالب حفظ وضع موجود و به تعبیر بهتر؛ در راستای حفظ تعادل نظام عمل می‌کنند. در این نگرش، دو موضوع مهم مورد غفلت قرار گرفته که لازم است در بحث مهندسی فرهنگی به صورت ویژه مورد توجه قرار گیرد: نخست اینکه تمرکز بر رابطه و پیوند عناصر سازنده فرهنگ، هسته هر گونه اقدامی در راستای مهندسی فرهنگی است؛ دوم اینکه تمرکز بر هدف تعالی‌سازی جامعه به وسیله فرهنگ، روح مهندسی فرهنگی است که در تعاریف رایج، جنبه محوری نداشته و حداکثر به صورت حاشیه‌ای مطرح می‌شود. جهت ملموس‌تر شدن این موارد، به تعریف «فرهنگ» از منظری دیگر می‌پردازیم. در شاهنامه فردوسی، فرهنگ با معانی متفاوت و به معنی دانش، علم، نیکمردی و مترادف با خصایل اخلاقی به کار رفته است. نمونه از «اندرزنامه انوشیروان»:

ز دانا بپرسید پس دادگر      که فرهنگ بهتر بود یا گهر  
چنین داد پاسخ بدو رهنمون      که فرهنگ باشد ز گوهر فزون  
که فرهنگ آرایش جان بود      ز گوهر سخن گفتن آسان بود  
گهر بی هنر زار و خوارست و سست      به فرهنگ باشد روان تندرست  
(ر.ک. به: روح الامینی، ۱۳۶۸، صص ۱۴۵-۱۴۴)

افضل‌الدین کاشانی نیز در آثار خویش از کلمه فرهنگ یاد کرده است و شرح و بیانی را که درباره آن در این آثار آورده، ظاهراً جامع‌ترین تعبیری است که از این کلمه در آثار مکتوب قدیم و زبان فارسی می‌توان یافت. وی در رساله «مدارج الکمال»، فرهنگ و ادب را در اصناف مردم چنین طرح کرده است: «شنوای شنونده امیدوار که از مردم آن که به وی امید بهی توان داشت آن است که خاصیت مردیش بر خواص سبعی و بهیمی فرمانده و مستولی بود». از نظر افضل‌الدین کاشانی «فرهنگ جستن» تنها تخلّق به صفات نیکو نیست، بلکه فرهنگ جو کسی است که اهل کوشش و مجاهدت در کارهای خیر و راههای صواب است و از حیث حق‌پرستی، مصداق کامل پندار نیک به شمار می‌آید. وی در رساله‌ای دیگر آنجا که از خاصیت نهانی معنوی که موجب کمال انسان است سخن می‌گوید، این چنین نظر خویش را بیان می‌کند: چون خاصیت خرد مردم را از قوه به فعل آید جمله قوت‌های حیوانی و نباتی و طبیعی خود را به تدبیر و کارسازی خود بسامان دارد و سامان و تدبیر کار هر قومی که به خرد یافته شود، ادب و فرهنگ خوانند. از مجموع نوشته‌های وی روشن می‌شود که فرهنگ به معنی اعم، توجه کامل انسانی به اخلاق و علم و هنر و دین است و آراسته شدن به کمالات انسانی و فضایل اخلاقی و روحی همگی ناشی از فرهنگ است. زمخشری در «مقدمه الادب» در تعریف فرهنگ نوشته است: فرهنگ عبارت است از عقل و ادب و نگاهداشتن حد و اندازه هر چند. بنابراین، می‌توان گفت که افضل‌الدین کاشانی و زمخشری، ادب را به معنی عام با فرهنگ یکی دانسته‌اند. (ر.ک. به: مددپور، ۱۳۷۸، صص ۵۵-۵۳)

تا این اواخر کلمه فرهنگ، به معنی علم و دانش به کار می‌رفت و اطلاق نام فرهنگ

## مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام ۱۷

به وزارت معارف (وزارت آموزش و پرورش فعلی) با توجه به همین معنی و مفهوم بود. به علاوه، کلمه فرهنگ با مفهومی روشنفکری و طبقاتی، مترادف کلمات «مبادی آداب»، «باریک اندیش»، «باسواد»، «اهل مطالعه»، «خوش مشرب»، «آشنا با آداب و رسوم خواص» و «مؤدب و دارای خصایل اخلاقی» نیز به کار می‌رود و معمولاً از این مفهوم چنین استنباط می‌شود که کسی را می‌توان «با فرهنگ» نامید که با رفتار مؤدبانه و هوشیارانه‌اش برای خود، شخصیت و موقعیتی احراز کند که برای همه کس میسر نیست و مستلزم داشتن امکان مساعد و استعداد معین و تعلیم و تربیتی اشرافی است، در صورتی که از دیدگاه انسان‌شناسی، مفهوم روشنفکری فرهنگ، قسمتی از فرهنگ است، «بدین معنی است که اطلاعات تکنیکی (باغبانی، بنایی، مهندسی، طبابت)، اقتصاد، ضوابط خویشاوندی، آداب و رسوم مذهبی (هر قدر هم ساده یا پیچیده باشد)، قصه و افسانه (اگر هم خارج از موازین اخلاقی باشد) و امثال آن، همه در شمار فرهنگ است». (روح‌الامینی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۶)

اینکه امروز فرهنگ را اکتسابی می‌دانند از آن جهت است که فرهنگ غربی در قرن هجدهم تمام شده، تمدن جای آن را می‌گیرد و از آن به بعد فرهنگ و تمدن نیز با یکدیگر خلط می‌شوند. به عبارت دیگر؛ از قرن هجدهم، «اکتساب» اهمیتی بیش از تفکر پیدا می‌کند. از این رو در قرن نوزدهم، نظر باید برود تا بتوان به عمل پرداخت. «اگر افلاطون ادب و فرهنگ را مبنای تربیت سیاستمداران می‌دانست، نظر او منحصر به کسب نبود و اگر به کسب توجه داشت، این کسب در سیر معنوی از عالم پندار به عالم دیدار حاصل می‌شد، اما به تدریج این ادب و فرهنگ درسی و بحثی چنان تفسیر شد که مثلاً در نزد رومی‌ها کسب غلبه پیدا کرد و به عنوان تنها وسیله نیل به سعادت تلقی شد». (مددپور، ۱۳۷۸، ص ۱۲۰)

مروری در همین اندازه سریع و فشرده روشن می‌سازد که در بحث مهندسی فرهنگی نمی‌توان تصور نمود که به راحتی می‌توان مبنا را بر یک تعریف اجماعی از فرهنگ قرار داد و پس از آن به سطوح، لایه‌ها و مراحل دیگر پرداخت. اختلاف مفهومی نیز فراتر از یک چارچوب و یک فضای مفهومی مشخص است. در واقع؛ می‌بایستی فضاهای ادراکی و نظامهای معنایی و غایات متفاوت حیات مد نظر قرار گیرند تا مهندسی فرهنگی در

جمهوری اسلامی، موضوعیت جدی یابد و این به معنای برجستگی و محوریت دین در طراحی الهام گرفته از واقعیات پیدا و پنهان موجود برای مهندسی فرهنگی است. به بیان دیگر؛ در طراحی نقشه مهندسی فرهنگی باید نقش و سهم هر یک از عناصر فعال به صورتهای بالقوه و بالفعل دقیقاً ملاحظه شده و مورد اعتنا باشند. انتقال فرهنگ که سر فصلی مهم در مباحث مهندسی فرهنگی است و می تواند ثابتها و متغیرهای فرهنگ را حفاظت یا خدشه دار سازد، در قالب جامعه پذیری قابل تعقیب است. با این حال، همان گونه گیدنز یادآور شده است باید در نظر داشت که جامعه پذیری، چیزی شبیه نقش پذیری منفعلانه هر «فرد» از «جامعه» نیست (گیدنز، ۱۳۸۴، ص ۱۲۹). بنابر این، مفهوم فرهنگ باید در عین صلابت، از انعطاف و شفافیت و سیال بودن برخوردار باشد تا نقشه مهندسی فرهنگی، قابل اعتماد و التزام گردد؛ چراکه مهندسی فرهنگی، واژه ای ترکیبی است که اتکای مبنایی آن بر فرهنگ است و همین خصیصه سبب شده تا مهندسی فرهنگی مانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی، دارای تفسیرهای متفاوت و گاه متضاد گردد و همین جاست که اهمیت اجماع نظر و وحدت اندیشه در باب مفهوم شناسی فرهنگ احساس می شود.

### فرهنگ به مثابه یک نظام پیوندی

امروزه روشن شده است که تعاریف چند قسمتی و مرکب، از کنار هم قرار دادن اجزایی منفعل نمی تواند گویای واقعیت فرهنگ باشد. «برتران بدیع» به درستی هشدار داده و استدلال کرده است که ما به شکنندگی تعاریف شمارشی واقف هستیم، برای نمونه «تایلر» فقط به تولیدات تکرار شونده عمل اجتماعی اشاره می کند و هیچ توجیه نظری در مورد اصل پیوستگی<sup>۱</sup> که اتحادبخش آنهاست، ارائه نمی دهد. در عین حال، این اصل گوهر اساسی فرهنگ را تشکیل می دهد و باید به عنوان محور تعریف آن به کار آید. این ضعف نظری، حکایت از ذات تجربی کارهایی دارد که در این زمینه صورت گرفته است و گریبانگیر جریان مسلط علم سیاسی فرهنگ شده است. «پای» و «وربا» در تعریف فرهنگ

سیاسی به وضوح از تایلر الهام گرفته‌اند. فرهنگ با محدودیتی که در زمینه مفهوم‌سازی خود دارد، تنها می‌تواند موضوع تشریح و حوزه شناخت قرار گیرد و نه عاملی توضیح‌گر. در مقابل، تعاریف ساختاری از این خصوصیت برخوردارند که بر پیوند ضمنی و آشکار در سازمان الگوهای اجتماعی تأکید می‌گذارند؛ مانند «کلوک هومن» و «کلی/Kelly» که به نظرشان فرهنگ می‌تواند به «نظامی تعریف شود که به لحاظ تاریخی از الگوهای ضمنی یا آشکار زندگی شکل گرفته و می‌تواند وجه اشتراک همه یا بخشی از یک گروه قرار گیرد». بدین سان این تعاریف نشان می‌دهد که فرهنگ را نمی‌توان به تجمیع عناصر متفرق قابل تحویل دانست، بلکه بر عکس، در درجه اول، فرهنگ به همبستگی و منطقی وحدت‌بخش قابل تعبیر است که ورای رفتارهای واقعی جای داشته و می‌تواند امکان توضیح این رفتارها را فراهم آورد. بدین ترتیب، برای نخستین بار جایی هم برای تفاوتها در نظر گرفته شد؛ زیرا پیوستگی یک فرهنگ را می‌توان علی‌رغم اختلاف بین رفتارهای افراد به آزمون گذاشت و تأیید کرد. در نهایت، بدیع چنین نتیجه‌گیری می‌کند که فرهنگ از آن جهت که تمامی بخشهای زندگی اجتماعی (خویشاوندی، مذهب، سیاست و غیره ...) را در شبکه‌ای از مفاهیم جای می‌دهد، حالتی انسجام‌بخش دارد و از این نظر که به رفتارهای ظاهری بسنده نمی‌کند و اساساً به نمونه‌های ساختاری ضمنی نیز رجوع می‌کند، حالتی پنهان دارد. بالاخره از آنجا که فرهنگ، هدایت‌گر کنش و نوآوری اجتماعی است و به تجربیات معنا می‌دهد و اصلی را از فرعی باز می‌شناسد و چارچوبه راه‌حلهای ممکن را تعیین می‌کند، حالتی نظارت‌گر [نظارت اجتماعی] به خود می‌گیرد. (ر.ک. به: بدیع، ۱۳۷۶، صص ۲۵-۲۰)

نکته مهم، در یافتن عوامل ارتباط و اتصال و به عبارت صحیح‌تر؛ فهم حالت همبسته‌ساز مسلط بر گروندگان به یک فرهنگ است. مقام معظم رهبری با تأکید بر همین واقعیت مغفول در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی موضوع را این چنین طرح کردند که: فرهنگ مثل توری است که ماهی‌ها بدون اینکه خودشان بدانند، در داخل این تور حرکت می‌کنند و به سمتی هدایت می‌شوند. بنابراین، فرهنگ به عنوان شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه هم یکی از میدانهای اساسی است (بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱/۹/۲۶).

تمرکز مهندسی فرهنگی نیز متمرکز بر شناختی است که از مفهوم فرهنگ در جامعه به دست می‌آید. لذا نیازمند مراقبت و بازبینی پیوسته است. این نیاز حیاتی همان «پیشرفت، پالایش و رشد» است که مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی (همان، ۸۲/۱۰/۲۳) بر آن تأکید فرمودند.

بدین ترتیب تنها در صورتی که فرهنگ به مثابه یک نظام پیوندی در یک محدوده زمانی - مکانی مورد توجه تاریخی قرار گیرد، می‌تواند در طراحی نقشه مهندسی فرهنگی کشور به کار آید و در غیر این صورت، مفهومی نمایشی و بی‌ثمر و حتی گمراه کننده خواهد بود. فرهنگ از این منظر بیشتر جنبه ساختار محوری دارد که به پیوند بین ساختارهای نظام اجتماعی می‌انجامد و به مرور با تحولات اجتماعی، این ساختار پیوندی نیز سیر تکاملی خواهد داشت.

### اسلام و انسان سازی فرهنگ

مهندسی فرهنگی در تجارب ساماندهی حیات جمعی نوین و نیز در نظام جمهوری اسلامی نیازمند تفسیری جدید است که تأثیر فرهنگ اسلامی در موجودیت بخشی به انسان به عنوان هدف و رسالت رشد و تکامل ملاحظه می‌شود.

توحیدی بودن دین اسلام موجب می‌شود که فرهنگ اسلامی در ترسیم و تفسیر هستی، نظام معناشناختی خاصی را دارا باشد که در آن، موجودیت انسانی دارای هدف و رسالت رشد و پرورش است. طبیعتاً چنین رسالتی، می‌بایست همچون یک حق، طلبد و به مثابه یک تکلیف، تعقیب شود. از این رو، فرهنگ اهمیتی ویژه می‌یابد؛ چرا که وجه تمایز انسان با حیوان است و انسانیت انسان را به وجود می‌آورد. نقطه مقابل این فرهنگ، فرهنگ طاغوتی است که در برابر فرهنگ پیشرو و اسلامی مقاومت می‌ورزد و با انکار قیامت و تأکید مطلق بر حس، فرهنگی تهی از معنویت و سرشار از مصرف مالی را جایگزین و تلقین می‌سازد. در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۴ می‌خوانیم: «زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضه و الخیل المسمومه و الانعام و الحرث



ذلك متاع الحيوه الدنيا والله عنده حسن المأب؛ دوستی خواستنی‌ها [ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشان‌دار و دامها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست». بنابراین، به صورت خلاصه و اشاره می‌توان گفت که محور جدالها بر رابطه مادی و معنوی در چارچوبهایی به نامهای فرهنگ اسلامی و فرهنگ طاغوتی است. آنچه در انقلاب اسلامی نیز رخ داده، همین واقعیت تکرار شونده است که قوه انتخاب و توانایی استقلال و آزادی طلبی انسانها را به چالش کشیده و می‌آزماید.

### پویایی فرهنگی در جمهوری اسلامی

از آنچه تاکنون گفته شد روشن می‌شود که پیوستگی منتج از فرهنگ، عنصری ضروری در تعریف و شناسایی آن به شمار می‌آید و علاوه بر این، می‌بایست با درک جایگاه انسان در نظام هستی، فرهنگی اسلامی و توحیدی در اختیار آن قرار داده شود نه فرهنگ طاغوتی و تقلیل‌گرای مادی. این دو ضرورت در فرهنگ انقلاب اسلامی وجود داشته و در طراحی نقشه مهندسی فرهنگی نیازمند توجه جدی به این دو مقوله مهم هستیم. در تأیید و ملموس شدن این مدعا همین بس که به نظرات و سخنان حضرت امام خمینی (ره) توجه نماییم. از بیانات ایشان است که:

نهضت اخیر برای این است که «واپس‌گرایی»ها را رد کند. (صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۲۲)

ترقی واقعی همین است که رشد خود انسان، هدف فعالیت‌های مادی گردد و اسلام، دین این ترقی است. (همان، ج ۳، ص ۵۴)

باید فداکاری کنید در ارجاع مجد و عظمت اسلام که رأس، عظمت معنوی آن است... باید کوشش کنید آنچه را از دست داده‌اید که مهم‌تر از همه «استقلال روحی» است، باز یابید. (همان، ج ۱، ص ۱۶۲)

ما باید فرهنگ خودمان را داشته باشیم. این فرهنگها، فرهنگهایی است که نمی‌گذارند بچه‌های ما با فرهنگ بزرگ بشوند. (همان، ج ۲، ص ۱۲۸)

کوشش کنید این مغز عوض بشود، اساتید دانشگاه ما کوشش کنند که این جوانهای ما مغزشان عوض بشود، یک مغز استقلالی باشد، نه استعماری، آن مغزی نباشد که درست کردند برای ما و مغز خودمان را از ما گرفتند، مستقل باشند، فرهنگ هم باید این طور باشد، اقتصاد هم باید این طور باشد. فرهنگ از خود ما باید باشد. اقتصاد هم از خود ما باید باشد. (همان، ج ۶، صص ۳۷۳-۳۷۲)

در واقع چالش فرهنگی به گونه‌ای برای رژیم پهلوی دشوار شد که نتوانست از عهده آن برآید و کلیه تمهیدات اقتصادی در این زمینه بی‌نتیجه بود. انقلاب اسلامی، دغدغه فرهنگ داشت و اقتصاد را در ذیل آن تعریف می‌کرد. بنابراین، عدم توجه به وجهه معنوی فرهنگ اسلامی و عدم تقلید به آن در برنامه‌های توسعه کشور می‌تواند آسیبی جدی تلقی شود. فلسفه طرح موضوع مهندسی فرهنگی نیز زمینه‌سازی جهت نهادینه ساختن جایگاه نظری و عملی «فرهنگ» در استراتژی‌ها و برنامه‌های عملیاتی در عرصه‌های گوناگون انقلاب و نظام اسلامی است.

### نتیجه‌گیری

شرایط درونی و محیطی به جهت پیروزی انقلاب اسلامی و نیز تجربیات حاصل شده از رویکرد به مهندسی فرهنگی، زمینه را برای تجدیدنظر در معنا و مصداق فرهنگ فراهم ساخت.

انقلاب اسلامی، انقلابی آرمانی بوده که در جهانی واقعی رخ داده است که این حقیقت نشان از بازیابی حیات اسلام در دنیایی سکولار می‌باشد. پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط نظام استبدادی شاهنشاهی، دو موضوع را به اثبات رساند: نخست، ضرورت وجود آرمان و دوم، عملی بودن تغییر. اکنون در دهه سوم از این دوران لازم است مقوله فرهنگ به صورت جدی و عینی، محور و مدار ارتباطات و اتصالات از یک سو و انقطاعها و انفصالتها از سوی دیگر برای نظام جمهوری اسلامی درآید. طرح این موضوع در شرایط کنونی نیز نشان از آمادگی نظام جهت پرداختن به «فرهنگ» دارد. چنین فرصتی را می‌توان

نشانه تثبیت بیش از پیش نظام دانست. لذا شایسته است که بدون عجله و با لحاظ کردن اصول علمی و ملاحظات اجتماعی در معنای عام آن، مفهوم‌شناسی فرهنگ برای جامعه ایرانی - اسلامی در دستور کار طراحان نقشه مهندسی فرهنگی کشور قرار گیرد تا این نقشه حقیقتاً مصورساز تحقّق‌یابی مرحله‌ای فرهنگ ایرانی - اسلامی در مسیر ارتقا و تعالی آن به سوی آرمانهای انقلاب اسلامی باشد. روح پیوندی نهفته در فرهنگ توحیدی از یک طرف و معنویتی که چنین پیوندی را به صورت خودجوش در سطحی فراگیر محقق می‌سازد از طرف دیگر، دو اهرم مقاومت در برافراشتن و حفظ بنای فرهنگی نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند. عواملی که در انقلاب اسلامی، ایران اسلامی را به صورت یک جامعه و یک کل درآوردند و نظام استبدادی را با همه قدرتش ساقط کردند. امروزه نیز با سازماندهی چنین قوایی، امکان دوام استقلال و آزادی و پیشبرد جمهوری اسلامی فراهم می‌آید. لذا فرهنگ به معنای عام آن می‌تواند به گسترش فرهنگی دین و پالایش دینی فرهنگ موجود بینجامد که این امر، همانا هدف مدیریت راهبردی فرهنگی کشور را مهیا می‌کند.

## منابع

۱. قرآن مجید؛ ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.
۲. آدورنو، تئودور و هورکهایمر، مارکس (۱۳۸۲)؛ «صنعت فرهنگ‌سازی: روشنگری به مثابه فریب توده‌ای»، مطالعات فرهنگی (مجموعه مقالات)، به کوشش سایمون دیورینگ، ترجمه نیما ملک‌محمدی و شهریار وقفی‌پور، تهران، تلخون.
۳. آزبورن، ریچارد و وان لون، بورین (۱۳۷۸)؛ جامعه‌شناسی، ترجمه رامین کریمیان، تهران، نشر شیرازه.
۴. اسپرلی، جیمز پی و مک کوردی، دیوید وی (۱۳۷۲)؛ پژوهش فرهنگی (مردم‌نگاری در جوامع پیچیده)، ترجمه دکتر بیوک محمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵. الکساندروویچ سوروکین، پیتیریم (۱۳۷۷)؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ، ترجمه دکتر اسدالله (امیر) نوروزی، رشت، انتشارات حق‌شناس.
۶. امام خمینی، روح‌ا... (۱۳۷۳)؛ صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. ایگلتون، تری (۱۳۸۰)؛ «منازعات فرهنگ»، فصلنامه ارغنون، ش ۱۸.
۸. اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳)؛ تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران، کویر.
۹. بدیع، برتران (۱۳۷۶)؛ فرهنگ و سیاست، ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده، تهران، دادگستر.
۱۰. روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۸)؛ مبانی انسان‌شناسی، تهران، انتشارات عطار، چ سوم.
۱۱. شارون، جوئل (۱۳۷۹)؛ ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
۱۲. کراولی، ال (۱۳۷۷)؛ معرفت‌شناسی، ترجمه حسین میزایی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۳. کولمن، سایمون و واتسون، هلن (۱۳۷۲)؛ درآمدی به انسان‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر سیمرغ.
۱۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)؛ مسائل محوری در نظریه اجتماعی، ترجمه دکتر محمد رضایی، تهران، سعادت.

مفهوم شناسی فرهنگ به مثابه یک نظام ♦ ۲۵

۱۵. لِنسکی، گرهارد و لِنسکی، جین (۱۳۶۹)؛ **سیر جوامع بشری**، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۶. مددپور، محمد (۱۳۷۸)؛ **سیر فرهنگ و ادب در ادوار تاریخی**، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۷. نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹)؛ **صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته: بسترهای تکوین تاریخی و زمینه‌های تکامل اجتماعی**، تهران، نقش جهان.
۱۸. ولف، جانت (۱۳۶۷)؛ **تولید اجتماعی هنر**، ترجمه نیره توکلی، تهران، نشر مرکز.
۱۹. **بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی** سالهای ۸۱ و ۸۲

20. Barnes, Samuel H (1986). **Politics and Culture**. Monograph Seris Prepared for U.S.Department of State. Ann Arbor: Institute for Social Research.
21. Schrag, Calvin O (1997). **The Self After Postmodernity**. London and New York yale university.